

خدا همان زندگی است

پیام من خیلی ساده است در زندگی کردن حد و مرزی برای خود قائل نباشید. با تمامیت وجود، شور و شوق و عشق و نهایت احساس زندگی کنید، چرا که غیر از زندگی خدایی وجود ندارد. نیچه می گوید خدا مرده است. این حرف اشتباه است برای اینکه خدایی که آنها می گویند هرگز وجود نداشته که حالا بخواهد بمیرد. زندگی هست، همیشه بوده و خواهد بود این یعنی خدا. باز هم تکرار می کنم، بگذارید زندگی ذره ذره وجود شما را فرا بگیرد و از آن آکنده شود. تأکید بعضی از مذاهب بر انکار زندگی و ترک دنیا بوده است، در حالی که من می گویم با شور و شوق زندگی کنید. آنها زندگی را نفی می کنند ولی من آنرا تصدیق می کنم. آنها می گفتند که زندگی چیزی است غیر واقعی و واهی، و تصویری انتزاعی از خداوند که انعکاسی از ذهنیت خاص خودشان بود به انسان ارائه می دادند و به پرستش این انعکاس ذهنی می پرداختند و میلیونها نفر هم از آنها پیروی می کردند. ولی این کار غیر عاقلانه و دور از عقل سلیم است. آنها چیزی را که وجود داشت در ازای موجودی انتزاعی که زائیده ذهنشان بود فدا می کردند. آنها در حقیقت خدا را به صورت یک لغت می پرستیدند و آنرا واقعی می پنداشتند.

زندگی واقعیت است، آنرا در ضربان قلب و در تپش نبض احساس می کنی. این واقعیت همه جا هست، در گلهای، در رودخانه ها، در ستاره ها. ولی آنها می گویند که اینها همه اش توهم است. برای آنها واقعیات زندگی و رویا از یک جنس هستند. آنگاه خدایی برای خود خلق می کنند، البته هر کس خدای منطبق با تصویر ذهنی خویش. برای همین است که هزاران جور خدا و رب النوع به وجود آمده است. خداهایی با چهار سر، هزار دست و غیره. این دیگر به ذوق و سلیقه و قوه تخیل سازندگان آنها بستگی دارد، انگار که مشغول بازی هستند. سپس به مسموم کردن ذهن دیگران مشغول می شوند و به ترویج این مظاهر دروغین می پردازند. من می گویم که تنها حقیقت موجود همان زندگی است و زندگی همان خداست چرا که همیشه و همه جا بوده است و خواهد بود. بنابراین بگذار که زندگی با همه تنوع اشکال ابعاد و رنگها تو را فرا بگیرد. اگر از عهده این کار ساده بر بیایی.... ساده، برای اینکه تنها کاری که باید انجام دهی این است که خودت را در جریان زندگی رها کنی. لازم نیست خودت را در رودخانه به جلو هل دهی، بگذار که رودخانه خودش تو را به

اقیانوس هدایت کند. رودخانه مسیر خودش را می شناسد. تو باید آسده خیال و به دور از هر گونه تنش باشی. ماده و روح را از یکدیگر جدا نکن. هستی یکی است، ماده و روح تنها دو روی سکه هستی هستند. آرام و آسوده باش و با جریان رودخانه به پیش برو. در زندگی مانند یک قمارباز اهل ریسک باش، نه همچون یک تاجر حسابگر. آنوقت است که خدا و هستی را بهتر خواهی شناخت. قمارباز ریسک می کند، حسابگری نمی کند و همه مال میک خود را شرط می بندد. هیجان و دلهره قمارباز را تجسم کنید وقتی که همه چیز را شرط بسته و انتظار می کشد و از خود می پرسد که حالا چه اتفاقی خواهد افتاد؟ در این لحظه پنجره‌های می تواند گشوده شود. این لحظه، لحظه دگرگونی جوهر و ذات انسان و رسیدن وی به شناخت است. شراب هستی را بنوش و از زندگی سرمست و شوریده باش. هشیاری را به کنار بگذار. انسان هوشیار مرده است. شراب زندگی را بنوش، شرابی که آکنده از شعر، شعر و عطر است. در آن صورت بهار در اختیار توست و هر گاه اراده کنی همراه با خورشید و باد و باران نزد تو می آید و وجودت را از درون دربر می گیرد. به خاطر همین پیام است که این به اصطلاح سالکان معنوی علیه من هستند، زیرا تصور می کنند که من خدا را انکار می کنم. من خدا را انکار نمی کنم، بلکه به او بعدی واقعی می بخشم، او را زنده می کنم، او را زنده می کنم، او را به تو نزدیکتر می کنم، حتی از قلبت نزدیکتر. خدا هسته وجود توست. او از تو جدا نیست، دور نیست، در آسمان نیست، بلکه همین جاست. من می خواهم آن تصور را که خداوند جایی دیگر در زمانی دیگر است نابود کنم. خداوند اکنون و همین جاست. غیر از اینجا مکانی و غیر از اکنون زمانی وجود ندارد.

برگرفته از سایت <http://www.persianosho.com>